شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (علیهاالسلام)

پدید آورنده : علی حائری ، صفحه 12

فلاح و نجاح و صلاح

قالت فاطمة (علیهاالسلام) فی دُعائِها یَومَ الاَحَدِ:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ یَوْمِی هذا فَلاحاً وَ آخِرَهُ نَجاحاً وَ اَوْسَطُهُ صَلاحاً، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

«وَ اجْعَلْنا مِمَّنْ اَنابَ اِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ وَ تَوَکَّلَ عَلَیْکَ فَکَفَیْتَهُ وَ تَضَرَّعَ اِلَیْکَ فَرَحِمْتَه»1

حضرت سه چیز را از خداوند مسألت می کنند. یکی فلاح و رستگاری، دیگری نجاح و دستیابی و سومی صلاح و شایستگی.

مفردات

فلاح: یعنی رستگار شدن، روئیدن، سربرآوردن و از خاک برخاستن، به پا ایستادن.

نجاح: یعنی دستیابی، موفقیت و پیروزی، میوه آوردن، بارگرفتن.

صلاح: یعنی شایستگی، درست حرکت کردن، هماهنگ بودن.

نکته ای که مطرح است این است که رستگاری و فلاح در اوّل روز خواستن و دستیابی و پیروزی در آخر و صلاح و شایستگی در تمام این مدت و فیما بین این دو، چگونه تحقّق پیدا می کند؟

با تأمّل در چند کلمه انابه و قبول، توکّل و کفایت و تضرّع و رحمت که در قسمت دوم دعا و بعد از صلوات بر محمّد و آل محمّد مطرح می شود و در حقیقت، توضیح قسمت اوّل دعا می باشد، به کلید این دعا و تحلیل و جواب آن سؤال دست می یابیم.

در فلاح و رستگاری، انابه و قبول و پذیرش حقّ مطرح است. در نجاح و دستیابی، توکّل بر حق و کفایت او؛ و در صلاح و شایستگی هم دو عنوان دیگر، یعنی تضرّع و رحمت دخالت دارد.

انابه از سوی عبد و قبول و پذیرش از حق. توکل و واگذاری از عبد و کفایت از حق. تضرع و زاری از عبد و رحمت و محبت از حق. انابه و توکل و تضرع فعل عبد است و قبول و کفایت و رحمت، فعل حق.

این شش عنوان توضیح فلاح و نجاح و صلاح هستند.

فلاح

برای فلاح و رستگار شدن دو عنوان مطرح است؛ انابه و قبول.

انابه عبد: یعنی روی آوردن او به سمت حقّ، یعنی این که از همه بِبُرَّد و به سمت او آید.

مثالی بزنم، بچّه هایی که مورد هجوم و حمله قرار گرفته اند و یا مورد بی توجّهی و بی مهری بوده اند و به کسی روی می آوردند. دیگران را نمی بینند، حتّی صدایشان را نمی شنوند. تشویق کنی و شکلات دهی، نمی پذیرند و برنمی دارند.

انابه این است که تو از همه بریده ای و منیب به کسی می گویند که پیوندهایش را از غیر بریده و به سمت حقّ روی آورده است.

لازمه انابه قبولی است و سرّ این قبولی، هم در غربت انسان است و هم در رحمت حق. خداوند مهربان است و نزدیک. وقتی که تو از همه بریده ای، رهایت نمی کند. این خوبی اوست که ما را با همه بدی هامان، صدا می زند و کنارمان نمی گذارد، دیگر چه رسد به این که به او روی بیاوریم. اگر قبول نکند و در را ببندد و یا نخرد، آن جا تو فلاح و رویشی نداری. اگر شوق جوانه زدن در تو بوده و خواسته ای که قدمی برداری، ولی قبول و پذیرشی نبوده، از دست رفته ای.

عنایت حق آن قدر زیاد است، آن جایی که ما از او رو برگرفتیم، رها نکرده است.

«اَنْتَ الَّذی تُفِیضُ سَیْبَکَ عَلی مَنْ لا یَسْئَلُکَ وَ عَلَی الْجاحِدینَ بِربُوبِیَّتِک فَکَیْفَ سَیِّدی بِمَن سَئَلَکَ وَ اَیْقَنَ اَنَّ الْخَلْقَ لَکَ وَ الاَمْرَ اِلَیْک، تَبارَکْتَ و تَعالَیْتَ یا رَبَّ الْعالَمینَ».2 تو به آن هایی که بی دردند، نمی خواهند و حتی آن هایی که از تو روی برگردانده اند و از تو چشم پوشیده اند، می ریزی و می پاشی، پس چگونه بر کسی که از تو خواسته و یقین دارد که همه امور به دست توست، عنایت و محبّت نداشته باشی؟! آن هم کسی که محرومیّت دیده و دیگران را تجربه کرده و دیده که به دست آوردن هاشان از دست رفتن است و داده هاشان به خاطر گرفتن.

خوب دقّت کنید که زیبایی های سخن حضرت، در این پیوندهای نزدیکی است که بیان کرده است. انابه طبیعتاً با قبول همراه است، چون هم به غربت و اضطرار آدمی رحم می کنند و هم رحمت و محبّت او واسع است و فراگیر، و مهربانی خدا و غربت تو، باعث پذیرش توست.

نجاح

برای نجاح و دستیابی نیز دو عنوان مطرح است، توکّل و کفایت.

حضرت می فرمایند: آخر روز را نجاح قرار بده. یعنی وقتی روز را به پایان می رسانیم، سرمایه را مصرف نکرده باشیم و تمام نشده باشیم، به چیزی دست یافته باشیم، باری آورده باشیم؛ چرا؟ چون دو مرحله شکل گرفته؛ هم به او تکیه کرده ای و هم کفایت او را برای خود داری. «تَوَکَّلَ عَلَیْکَ فَکَفَیْتَهُ» و در نتیجه، این دستیابی طبیعی است.

آدمی مادام که خودش را می بیند، هدایت و تعلیم حق اقتضا می کند که او را بشکند و نشان دهد که چیزی نمی تواند به دست بیاورد. اما همین که فارغ شد و به ضعف خود واقف گردید، او را پُر می کند و سرشار می نماید و کسری ها و خلأهایش را نشان می دهد. کفایت حق، همین پُر کردن و سرشار نمودن آدمی است.

صلاح

با این توجّه به دو عنوان دیگر، یعنی تضرّع و رحمت می رسیم، که برای رسیدن به صلاح و شایستگی لازم است.

مطلوب حضرت و خواسته او بین فلاح و نجاح، بین کوشش و تلاش آدمی برای روییدن و رستن (فلاح) و برای رسیدن و دستیابی به نتیجه و بار آوردن (نجاح)، صلاح و شایستگی است. و این هم در دو کلمه خلاصه می شود، تضرّع و زاری از عبد و رحمت و مهربانی از حقّ.

طیّ کردن این مسیر به شایستگی و حاصلی که در تمامی راه کارگشاست، در همین زاری توست. یعنی این که بدانی دست هایت خالی است.

زادِ راهِ حرمِ وصل نداریم مگر به گدایی ز در میکده زادی طلبیم3

آدمی به فقر و ضعف و نداری خویش، واقف نیست، طلبکار است و مغرور، در حالی که اولیای خدا، آن هایی که تجربه عظیم این عالم را داشتند، و در غیب و شهادت این عالم رهرو بودند و سالک، می گفتند: «لَسْتُ اَتَّکِلُ فِی النِّجاةِ مِنْ عِقابِکَ عَلی اَعْمالِنا بَلْ بِفَضْلِکَ عَلَیْنا»؛4 یعنی ما کسی نیستیم که برای نجات خودمان در زورق شکسته اعمالمان بنشینیم، نه، این زورق در این اقیانوس نمی رود، که راه طولانی است.

یکی از بزرگان گفته بود: اگر اباعبدالله با آن همه خون و زخم و رنج و درگیری و اسارت که شاهدش بودند و در آن لحظه آخر که سر بر خاک نینوا گذاشته بودند و فرمودند: «صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا اِلهَ سِواکَ»، اگر «یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ»5 را نمی گفتند، کم آورده بودند.

بدون استغاثه و تضرّع همه باخته ایم؛ چرا که راه طولانی است و قلّه ها بلند و مردان راه می نالند: «آهِ مِنْ قِلَّةِ الزّادِ وَ طُولِ الطَّریقِ».6

البته فقط با تضرّع، مطلب تامّ و تمام نمی شود که رحمت و مهربانی حقّ و دستگیری او لازم است، «تَضَرَّعَ اِلَیْکَ فَرَحِمْتَهُ»؛ خدایا! تو محبت کنی و دستگیری نمایی.

راحت بگویم، حرف اول و آخر همین تضرّع عبد و رحمت اوست و جز با این مرکب نمی توان این مسیر را طی کرد.

گام های سلوک

معرفت، علم، فکر و عقل گام های سلوک هستند.

سپس عشق و ایمان و محبت، این ها گام دوم هستند. خیال نکنید که این گام به جایی می رساند؛ که «عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل ها.» 7

بعد از عشق، گام سوّم، تمامیّت عشق، یعنی شیدایی است. شیدایی مرحله بالاتری است، که: «اِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتینَ اِلَیْکَ والِهَةٌ».8 واله بودن همان شیدایی است و لازمه آن اخبات است. اخبات، مسکنت و ذلت آدمی و سرافکندگی و شکستگی اوست. با کبر و غرور و طلبکاری نمی خرند که: «چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد».

این طور نیست که عاشق شوی، کارت تمام شود؛ بعد از عشق باید تمامیّت و شیدایی صورت گیرد. این حقیقت سوّم است. آنچه که تو می خواهی یا به خاطر زیبایی خدا و یا به خاطر محبّت او و یا کمال او، به خاطر این که جز او کسی نیست و هر دری را بزنی بر او وارد شده ای. هر پنجره ای که باز شود، او باز کرده است. بعد از همه این مسائلی که عشق را در آدمی برمی انگیزد، اگر تمامی این عشق با همه وسعتش دل تو را گرفت، تازه از تو شیدایی می خواهند.

بعد از تمامیّت محبّت، گام چهارم بلاست و خداوند دست به کار می شود و در دلِ عاشقِ شیدا می کارد و خوب هم می کارد و آن علف های هرز و درخت های بی حاصل را از ریشه بیرون می آورد.

بعد از این مرحله، گام پنجم، عبودیّت است که با بلا و عنایت او تو به عبودیّت و بندگی می رسی.

بعد از عبودیّت گام ششم رسالت است. وقتی عبد او شدی، باید بار برداری، «اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ».

این مسیری است که باید طی کنی و تازه اخلاص را هم می خواهند، مُخْلَص باید باشی.

این راهی است که باید با تضرّع رفت، نه کبر و غرور و طلبکاری. ما خیال می کنیم بدون تضرّع، به ما می دهند؟! می دهند ولی چه حدی؟ هر کس سهمی دارد. در روایت هست: هر کس در عرفات یا در منی حاضر شود یا در کنار کعبه فریاد کند، به او می بخشند. به همه می بخشند، ولی وقتی فردا می فهمد که چقدر محتاج است و نمی تواند به دست آورد، می بیند آن چه خواسته و به دست آورده، خیلی کم است. تازه خیال نکنیم اگر اشکی ریختیم و گریه ای کردیم و آرام گرفتیم، همین کافی است. اگر گریه کردیم و اشکی ریختیم و وادادیم، باخته ایم.

شیطان که با خدا حرف زده و سال های سال، سجده و عبادت او را کرده، با یک کبر، و آدم که بهشت برین را دیده، با یک حرص، و کسانی که گرمی نفس اولیای خدا را احساس و دست رسول را لمس کردند و بیعت نمودند و در کنار او و صحابی او بودند و او را به هذیان نسبت دادند، با طمعِ در ریاست و قدرت، به عقب بازگشتند و مهبوط گردیدند. خدا به ما رحم کند که همه این ها را داریم.

این طور نیست که با رؤیت و معرفت و حتی شهود و بصیرت، بتوان سالک بود، نه، کفایت نمی کند.

در راهی که خطایای تو، لباس ذلّت را بر تَنَت می کند. یک کبر تو را ذلیل می کند، و این ذلّت لباس فراگیری است بر تمامی اندام تو. دیگر خدا را نمی خواهی و زیر بار نمی روی که حضرت سجّاد ناله سر داده: «اِلهی اَلْبَسَتْنِی الْخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتی».9 آن هم در راهی که در آن وسوسه ها زیاد است و شیطان و نفس و خلق و دنیا در کمین.

من شاهد بوده ام که خیلی ها در مسیر دین با عشق و صفا و توجّه آمدند، اما آن قدر وسوسه و مشکلات زیاد بود که با هجوم آن ها برگشتند و می گفتند که ما دیروز خیلی بهتر بودیم، نگاه نمی کردیم به زن. چه بودیم و چه نبودیم. اما امروز که مسلمان و مؤمن و متدین شده ایم، صدای پای زن، ما را رنج می دهد و گرفتارمان می کند.

این ها غافلند از این که دیروز بهتر نبودند، چرا که به ایشان طمعی نبود و شیطان وسوسه ای نداشت و آتشی نمی ریخت. اما امروز تو ریشه داری و از شاخ و برگت هم نمی گذرند و نمی گذارند به میوه برسی. میوه هم پیدا کردی، سالم نمی گذارند. و اگر انبارش کنی، لک دار و رویش خاک می ریزند و تو را رها نمی کنند. این راه، یک استاندارد قوی و محکمی را می طلبد و به اندازه ای که راه و کاری ارزش پیدا کرد، وسوسه ها و مشکلات، زیادتر می شود.

خدایا تو اوّل و آخر ما را ختم به خیر کن.